

## تحول انسان اصفهانی و چالش‌های آن

نگاهی به تحولات انسان اصفهانی معاصر  
محمد سالاری: پژوهشگر اجتماعی و اقتصادی



جلوه موقتی زیباشناختی از آب در محدوده شهری زاینده‌رود

در فضای فکری و تحلیلی اصفهان، تحولات چند دهه اخیر از زاویه‌های گوناگونی بررسی شده‌اند، اما درباره شکل‌گیری نوعی دیگر از انسان در پهنه مجموعه شهری اصفهان، غفلت شده و بررسی چندانی نشده‌است. من این موضوع را در بررسی‌های اجتماعی طرح مجموعه شهری اصفهان یادآور شده‌ام و کوشیدم نظر دست‌اندرکاران، مسئولان و فرهیختگان اصفهان را به این تحول جلب کنم. از آن‌جا که تعداد مخاطبان این طرح بسیار اندک بودند، طبیعتاً انعکاس گسترده‌ای نیافته‌است. در این جستار، می‌کوشم نگاهی گذرا به این تحولات داشته باشم، تا مقدمه‌ای برای بررسی‌های گسترده‌تر شود.

به‌طور خلاصه، تغییرات اساسی و کیفی در اصفهان از دهه ۱۳۴۰ به بعد رخ دادند. تا پیش از آن، اگرچه اصفهان اهمیت جدی داشت، اما هنوز حوزه نفوذش چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح ملی چندان گسترده نبود. شهر اصفهان، شهری صنعتی - تجاری بود و این دو ویژگی چنان با یکدیگر خو گرفته بودند که بدون هم امکان حیات نداشتند. صنعت‌گر اصفهانی تولید خود را به امید بازاری اصفهانی عرضه می‌کرد و بازاری اصفهانی تعصبی داشت که حتماً کالای تولید شده اصفهان را به فروش می‌رساند؛ دوره‌هایی که انسان اصفهانی به سختی تولید می‌کرد، به سختی به فروش می‌رساند و به سختی مصرف می‌کرد. این انسان در دوره‌های طولانی پر فراز و نشیب فهمیده بود که هر واحد رفاهی که به دست آورده، حاصل چه رنجی است و از این رو، باید قدر آن را بداند. آن‌چه که ما از انسان اصفهانی می‌شناسیم و آوازه این انسان است، بازمانده آن دوره‌ها است. آوازه‌هایی همچون مقتصد و حتی خسیس بودن، درون‌گرا بودن، حمایت درونی و واکنش در برابر دیگری بیرونی، اعتماد به نفس و حس برتری. این آوازه، به دلیل درک این انسان از ارزش‌آفرینی کار انسانی است و چون آفریده‌های تمدنی در این سامان را حاصل کار خود می‌دانسته، پس حس اتکاء به نفس و برتری را در خود تقویت کرده بود.

اما در میانه دهه ۱۳۴۰، اهمیت راهبردی اصفهان در پهنه سرزمین آشکار شد. آغاز آن با حادثه‌هایی همچون تأسیس ذوب‌آهن بود و توسعه‌ای در ابعاد گوناگون را، همچون مهار زاینده‌رود، شبکه فاضلاب، راه‌آهن، راه‌ها و بزرگراه‌ها، صنایع جدید و محله‌های جدید را برانگیخت. این تحولات در چرخه‌ای فراشونده به جذب جمعیت مهاجر و شکل‌گیری و توسعه محله‌ها و شهرهای جدید منجر شد، همه مالکان زمین‌ها و فضاها و کار و کسب‌های قدیمی مجموعه شهری اصفهان را بی‌نصیب ساخت. حاصل این تحولات، تغییر رویکرد انسان اصفهانی از تولید به سوی رانت بود. همه فضاهایی که در محدوده مجموعه شهری اصفهان بودند، دارای ارزشی شدند که پیش از آن واجد آن نبودند. و انسان اصفهانی به جای رنج و تلاش، کافی بود که زمین‌های صنعتی و کارگاهی، باغی و زراعی، متروک و کم‌تراکم خود را وارد بازار مستغلات کند و از فروش متر متر آن درآمدی باورنکردنی به دست آورد. بنابراین، تصور انسان اصفهانی از منشأ ثروت، از کار و تلاش به سوی رانت تغییر جهت داد. این تغییر جهت، که طی چند دهه بعد به تدریج رخ داد، آرام آرام طی دو سه نسل به تغییر ماهیت انسان

اصفهانی نیز منجر شد. انسان اصفهانی دیگر همان انسانی نبود که در میانه دهه ۱۳۴۰ آوازه‌ای آن‌چنانی داشت. او دیگر لزومی نداشت که کشاورز، صنعت‌گر، بازاری و جز آن باشد. او دیگر نیازی به تقویت خاک خود با کود انسانی نداشت، او دیگر دلهره بوق کارخانه‌ها و حضور به موقع در سر کار را نداشت، برای او مهم نبود که قماش و پارچه‌ها را بفروشد یا نه و التماس و چانه زدن با مشتری‌ها را در شأن خود نمی‌دید. او دیگر کودک خود را به دنبال خرده‌ریزها نمی‌فرستاد و او را برای زندگی پر مشقت آماده نمی‌ساخت، او دیگر لزومی نداشت که داشته‌هایش را پنهان کند، نگرانی از آینده نداشت و انباشت، دیگر، ایدئولوژی او نبود. او این همه را از نسل پیش از خود به ارث برده بود و نسبت به رفتارهای عقب‌مانده نسل پیش از خود، که بنا به عادت هنوز در فضای نسلی خود غوطه می‌خورد، منتقد بود. او نیازمند جلا دادن و روشنی بخشیدن به زندگی‌اش بود، چه ارزشی دارند آن کُلمب و کلوخ‌های کهنه؟ باید آن‌ها را کوبید و از نو ساخت. برای چه کسی می‌خواهی اندوخته کنی؟ به جای لذت بردن از شمردن پول، لذت خرج کردنش را ببر. شهرها را رنگ و لعاب ببخش و به نونوار شدن شهرهایت بناز و تفاخر کن. اکنون کوشش این انسان در جهت رفع اتهام مقتصد بودن و خسیس بودن و نشان دادن چهره‌ای متفاوت در مقایسه با شهرهای دیگر کشور مصروف می‌شد. چه کسی گفته که اصفهانی خسیس است؟ بیایید و از خانه و شهر ما دیدن کنید و ببینید که چقدر ولخرجیم و چقدر دست‌ودل‌بازیم!

این تغییر رویکرد، مفهوم بسیاری از چیزها را برای این انسان جدید، تغییر داد که از جمله آن‌ها، مفهوم عوامل تولید کار، سرمایه، زمین و آب بود. دیگر کار جوهر انسان و منشأ ثروت نبود؛ بلکه کار، ایستادن در موقعیت‌های مناسب، تیزبینی و استفاده از فرصت‌های کسب درآمد بود. سرمایه، دیگر ابزار تولید نبود که باید با کار آمیخته شود تا ارزش افزوده فراهم آورد، بلکه سرمایه، نقدینگی حاضر و آماده‌ای بود که باید در لحظه‌های مناسب از کمین‌گاه خود بیرون بجهد و از فرصت‌ها برای بزرگ‌تر شدن خود استفاده کند. زمین هم بستری نیست که کار و سرمایه را در هم می‌آمیزد. زمین، فضایی است دارای ارزش ذاتی، منشأ این ارزش برایش نامشخص است و پرسش درباره این منشأ هم برایش موضوعیت نیافته‌است. تنها این‌که ارثیه‌ای است که امکان تبدیل آن را به نقدینگی دارد و باید با خرید و فروش آن، به شکار فرصت‌ها پردازد. و اما... آب!

او دست کم در این‌باره آگاه است که آن‌چه چهره شهرهایش را متفاوت کرده، آب است؛ آب زاینده‌رود. برای انسان اصفهانی کهن، آب یکی از مهم‌ترین عوامل تولید بود. آب مایه حیات بود که کشاورزی، تولید غذا، آشامیدن و بهداشت‌اش به آن وابسته بود. برای دستیابی به این آب، بارها جنگیده بود، طومارها تهیه کرده بود و حقوق آب را روشن ساخته بود. مادی‌های بسیار بر روی زمین کشیده بود و آب را با زحمت بسیار به بالا دست‌ها منتقل کرده بود. بر سر نوبت‌های آب مدیریتی را سامان داده بود. او به این درک از رودخانه نیز رسیده بود که زاینده‌است، چرا که چشمه‌های آب را در طول بستر ۳۰۰ کیلومتری‌اش می‌دید.

اما با تغییر انسان اصفهانی کهن به نو، این مفهوم از آب نیز تغییر کرد. آب زاینده‌رود در بالادست، به عاملی برای خنک کردن کوره‌های ذوب فلز و در شهر اصفهان به عاملی زیبایی‌شناختی تبدیل شد. آب آشامیدنی شهرها نیز بالاتر از بالادست رودخانه، جدا می‌شد و با لوله‌ها در درون خانه‌ها به سادگی دسترس پذیر شد. اکنون همه چیز برای بیگانگی انسان اصفهانی از منشأ وجودیش آماده شده است. کار و سرمایه و زمین از او جدا شدند و آب نیز از چرخه زاینده‌گی افتاد. آب در سرچشمه به مهار سد در آمد و دریاچه‌ای بزرگ را پشت خود به بند کشید، در بالادست رودخانه به کوره‌های گداخته فلزات پاشیده می‌شد و در شهر اصفهان و در بستری پهن که برای زیبایی و رنگ و جلا دادن و تفریح و تفرج نفوذ ناپذیر شده بود، گسترده شد. و به فضاهای سبزی اختصاص یافت که طبیعت نیمه‌بیابانی‌اش، با آن مغایرت داشت. آب لوله‌کشی خانگی و شهری، به تصفیه‌خانه فاضلاب می‌رفت و با مسیرهای مهار شده زمین‌هایی را آبیاری می‌کرد که امکان بازگشت به بستر رود در طول مسیرش را میسر نمی‌ساخت. مادی‌ها بی‌اهمیت شدند، باغ‌ها و مزرعه‌ها، که تقاضاکنندگان اصلی آب مادی‌ها بودند، چه به دلیل اهمیت رانته‌شان و یا به دلیل اختلال در فرآیندهای هیدرولوژیک، خشکیدند و زمین را از چرخه آب محروم کردند. حاصل آن که آب در کل مسیر، به جای نفوذ در خاک و برقراری چرخه زاینده‌گی، بخار می‌شد و به آسمان می‌رفت.

آخرین تیر بر بدنه نیمه‌جان این رود، تصرف سرچشمه‌ها، تبدیل آب به کالایی برای فروش بود. تغییر مبنای حقوق مالکانه آب از مصرف‌کنندگان آب در پایین‌دست به مالکان زمین‌های پیرامون سرچشمه‌ها در بالادست، روی دادی بود که تمامی توهم انسان اصفهانی جدید را فرو ریزاند. انسان اصفهانی کنونی، بی‌خبر از منشأ ثروت خود، چند دهه‌ای را توهمی گذراند که گویا همه عناصر گیتی، ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار بودند تا او به ثروتی برسد، اکنون باید با بهت و حیرت و غم و اندوه و افسردگی شاهد بستر تشنه رودی باشد که میلیون‌ها سال جاری بود. آغازگاه این روند تشدید شونده، توهمی بود که انسان اصفهانی دچار آن شد. توهمی که البته خود مسبب آن نبود، بادی بود که وزیدن گرفت و همه کشور را با خود برد.

در این میان، راه حل اصفهان و انسان اصفهانی (منظور همه پهنه مجموعه شهری‌اش) خروج از این توهم و مقاومت در برابر این باد است. هر اقدامی دیگر، از جمله چرخه‌ای کردن آب در بستر رودخانه در محدوده شهر اصفهان به منظور تداوم وجه زیبایی‌شناسانه آب، تنها به تشدید توهم این انسان، خود را به این باد ناخواسته سپردن و به تعویق افتادن شناخت این انسان از خود، می‌انجامد. راه حل اصفهان، شناخت انسان اصفهانی از تاریخ تحولات انسان‌شناختی خود، درک موقعیت انسانی کنونی‌اش و ایجاد فرآیند فهم خود از خود است.

